



کلاف

ضمیمه نوجوان

شماره ۴۰ ■ ۲۷ آذر ۱۳۹۹

نوجوان
کلاف



مریم امام

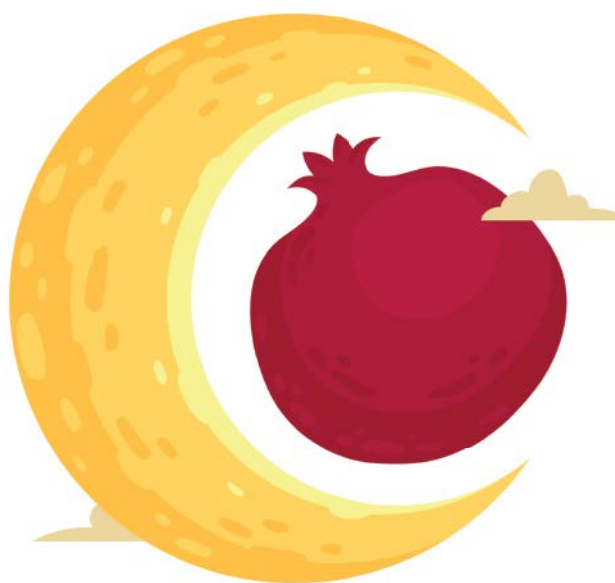


پژوهشگر
محمد طائب

۲ واحد یلدا شناسی

روزی روزگاری در افسانه‌های قدیم و ندیم چنین نقل کرده‌اند که یلدا نام دخترکی بود با موهای مشکی و لپ‌های از سرما گل انداخته که هر کس معنی اسمش را می‌پرسید، می‌گفت: یلدا یعنی تولد (یعنی علاوه بر یک ماه قبل و بعد شب یلدا در تولدها هم می‌تونید به عنوان اولین نفر یلدا رو تبریک بگین) حقیقتش هنوز هم معلوم نیست این یلدا خانم از کجا و چه طوری سر از تقویم و تاریخ ما در آورده اما لااقل مطمئنیم که از زمان داریوش خان هخامنشی و شاید هم خیلی قبل‌تر از این حرف‌ها یلدا جاییش را در اولین شب زمستان حسابی قرص و محکم کرده و بنا هم ندارد فعلاً جایی برود.

در مورد این که اصلاً این یلدا خانم که بوده و چه کرده و از کجا پیدایش شده که از همان زمان‌های عهد بوق باستان تا امروز در خجسته سالورزش خواب شیرین را تا صبح از چشم مرد و زن می‌ربوده، حکایات زیادی در افواه مردم است اما آنچه اصل و اساس همه‌شان است، این که مردمان این مرز و بوم از همان اول کاری دلشان غنچ می‌رفته برای روزهای آفتابی تابستان. آن قدر روز را دوست داشتند که در طولانی‌ترین شب سال دور هم جمع می‌شدند و تا صبح چشم‌شان به راه دیدن روی ماه خورشید بود.

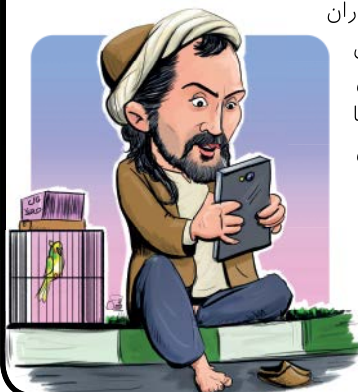


چنین رسم در مردم پارس بود...

در ادامه همان افسانه‌های باستانی چنین نقل کرده‌اند که مردمان در این شب دور یکدیگر جمع می‌شدند (البته با رعایت پروتکل‌ها) و تا خروسخوان صبح بزرگ‌ترها برای دیگران قصه می‌خواندند و رستم و سهراب سالی یک بار برای ثوابش هم که شده از طبقات خاک گرفته کتابخانه بیرون می‌آمدند، هر چند در اینجا افسانه‌ها تاکید بلیغ داشتند که باور بفرمایید حافظ شاعر بوده، نه فالگیر ولی بعد هم خودشان می‌فرمودند که اگر شده به همین بهانه هم سالی چهار خط دور همدیگر شعر بخوانید، عیب ندارد بخوانید تا رستگار شوید (فقط بی زحمت تن و بدن حافظ را خیلی در گور نلرزانید).

در افسانه چنین آمده ایرانیان در این شب سفره‌ای نیز پهن می‌کردند و آنچه از اطعمه و اشربه داشتند در کمال صفا و سادگی بر آن می‌نهادند و تا سپیده ریزیز نوش جان می‌کردند اما کار که به اینجا می‌رسد افسانه‌آه سوزناکی از ژرفنای سینه می‌کشد و لب به درد دل می‌گشاید که در این روزگار بعضی‌ها چنان پس انداز یک سال خود را در طبق اخلاص صرف چیده و اچیده کردن این سفره به منظور بزرگداشت این شب باستانی از طریق کور کردن هر آن که نتواند دید می‌کنند که نه تنها در تمام قرون و افسانه‌ها بی سابقه است بلکه حتی خود داریوش نیز در آن

دنیا نسبت به این آریاییان غیور احساس دین و عذاب وجدان گرفته و به همین منظور پیغامی داده که بنده در همین جا بی‌کم و کاست برای شما نقل می‌کنم: من داریوش هخامنشی، فرمانروای ایران، شما را سوگند می‌دهم به اهورا مزدا که شب را آفرید و روشنی صبح را آفرید که جان من یک امشب را بی خیال این چیزها برای خودتان زندگی کنید!



یلدای امسال را قرار است جور دیگری تجربه کنیم

طولانی‌ترین شب آنلاپ

یکی بود یکی نبود، جانم برایتان بگویم دو سه روز مانده تا یلدا و ننه سرما رسیده به یک منزلی مان و هنوز ننه سردی قدم هایش دارد استخوان می‌ترکاند! دیدیم نمی‌شود که مملکتی یکصد یلدا یلدا کند و کلاف ما از ننه عقب بماند، این بود که آستین‌های مان را بالا زدیم و برایتان آش شله قلم کاری پختیم و از درد دل و غرو و تاریخ و نصیحت گریه‌دار و خنده‌دار و همه چیز را به صورت میکس شده یک جاتقدیم حضورتان کر همان هایش که بخوری پاته و برعکس!

صبحی که

اگر شما هم مثل من یک دانش آموز خجسته هستید و مطالب بالا را خواندید، لازم می‌بینم خدمت‌تان یادآوری کنم که مخاطب آن حرف‌های قشنگ شب یلدا و رسم و رسوم و تفریح و دورهمی (از پشت صحنه اشاره می‌کنند تا کید کن با پروتکل!) اصلاً و ابداً دانش آموز جماعت نبوده و نیست و ما نهایتاً بتوانیم امشب یک دقیقه بیشتر توی سر خودمان و کتاب بزنیم که فردا اول دی است و امتحانات ترم و این جور صحبت‌ها!

هر چند بین خودمان باشد که ما یک عمر شب یلدا را به کام خودمان تلخ کردیم که فردا امتحان داریم و امتحان فردایش را هم بدون استثنا خراب کردیم که دیشب اش شب یلدا بودیم و هیچ وقت نفهمیدیم چرا اجداد آریایی عزیزمان در انتخاب تاریخ اعیاد و مناسبات‌شان هیچ وقت با وزارت آموزش و پرورش مشورت نمی‌کردند که ما را به این گرفتاری و فلاکت و کتاب‌های دون دون



حتی یک دقیقه

بچه که بودیم فکر می‌کردیم بلندترین شب سال یعنی خیلی بلند! انگار که هر چقدر هم که صبر کنی خبری از صبح نباشد، اما بزرگ‌تر که شدیم فهمیدیم بابا این خبرها هم نیست و همه اینها سریک دقیقه ست، تنها یک دقیقه بیشتر از شب‌های دیگر! ولی ما چرا دقیقاً همین است که یلدا را همین یک دقیقه یلدا کرده همان طوری که تمام زندگی را همین یک دقیقه‌ها ساخته‌اند، حضرت علی (ع) یک حدیث قشنگی دارند که: إن عمرک وقتک الذی أنت فیه؛ عمر تو همان وقت توست که در آنی! یعنی همین دقایق و ثانیه‌ها! دقایقی که آن قدر مهم و غیرقابل جبرانند که اگر بخواهیم به کسی بیشترین درجه اهمیتش را ثابت کنیم برایش بیشتر از همه وقت می‌گذاریم، دقیقاً کاری که در بلندترین شب سالمان می‌کنیم، دقایقی که می‌دانیم نه برمی‌گردند نه جبران می‌شوند نه می‌شود وقتی که فرصت